

حسن شعبانلو

مقدمه

یکی از معضلات فکری ما در سیاست، چه داخلی و چه خارجی، به عنوان نظامی که بعد ایدئولوژیکی در آن مطرح بوده، این است که در اتخاذ سیاستها آیا باید صرفاً به «آرمانها» (Ideals) اندیشید یا اینکه صرفاً به منافع ملی توجه کرد و «واقعگرایی» (realism) را در پیش گرفت؟ جامعه ما بعد از انقلاب اسلامی، همواره با این چالش روبرو بوده است؛ به طوری که دوره‌ای صرفاً در جهت گسترش اسلام و اهداف آرمانی قدم بر می‌داشته، و گاهی هم فقط بعد منافع مادی را در نظر داشته است. علاوه بر دو نظر فوق، نظر سوم نیز مطرح شده است، به تلفیق این دو دیدگاه معتقد است. البته، نظریات مختلفی در باب تلفیق آرمانگرایی و واقعگرایی مطرح شده است که از جمله آنها می‌توان به نظریه: ام‌القری، نظریه وسع و تدرج، نظریه طولی، نظریه بعد مشروعیت و مقبولیت، نظریه سطح تحلیل منطقه‌ای و جهانی، و در نهایت به نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه اشاره کرد. هر یک از این نظریات کوشیده‌اند تا راه‌حلی، برای چالش مورد نظر ارائه کنند. در آرمانگرایی و واقعگرایی در اندیشه و سیره حضرت علی علیه السلام به نظر می‌رسد که نظریات فوق خالی از اشکال نباشند و منظور حضرت علی علیه السلام را برآورده نسازند. بنابراین، برای یافتن منظور امام علیه السلام به نظر می‌رسد که باید به اندیشه و سیره آن امام همام علیه السلام رجوع شود. از این رو، ابتدا به بیان شاخص‌های آرمانگرایی و واقعگرایی می‌پردازیم و سپس، نظر آن حضرت را درباره نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه بیان می‌داریم.

الف - کلیات مفهومی

۱. تعریف و شاخصهای واقعگرایی

واقعگرایی یا رئالیسم به معنای گرایش به تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه است، به صورتی

که وجود دارد و نه آن گونه که باید باشد.^۱ پیروان این مکتب، کسب نفع شخصی و تلاش برای کسب قدرت و ازدیاد آن را، واقعیات جهان سیاست می‌دانند. آنان معتقدند که همیشه، کشورها در صدد نفع خود و کسب و اعمال و افزایش قدرتشند و منافع ملی خود را بالاتر از همه ایده‌ها، اصول و اخلاق قرار داده‌اند و خواهند داد.^۲ شاخصهای واقعگرایی نیز عبارتند از:

- قدرت، مرکز ثقل و هسته اصلی سیاست است. بی‌اعتقادی به قدرت در سیاست، مثل

اعتقاد نداشتن به اصل جاذبه در علوم است.

- قدرت، فقط به وسیله قدرت قابل مقابله، کنترل و محدود شدن است.

- منافع ملی در صحنه بین‌المللی راهنما، انگیزه و معیار رفتار کشورهاست.

- بشر، طبعی نیکو نداشته است و ندارد.

- برعکس، افراد همیشه نفع طلب، قدرت طلب،

ستیزه‌جو و خودخواه بوده‌اند و خواهند بود.

در یک کلمه می‌توان گفت که واقعگرایی، مساوی با منافع و حرکت در جهت به دست آوردن منافع بدون در نظر گرفتن آرمانها و ایده‌هاست.

۲. تعریف و شاخصهای آرمانگرایی

در مقابل اندیشه رئالیستی، اندیشه آرمانگرایی یا ایده‌آلیسم وجود دارد که بشر را ذاتاً خوب و خیرخواه فرض می‌کند، و این نظر را که همگان در تلاش برای کسب قدرتشند، مردود می‌داند. ایده‌آلیستها امور و روابط بین‌الملل را بر مبنای اخلاق، عدالت، اعتماد و تعهد در نظر می‌گیرند. به اعتقاد آنان، سیاست باید مطابق آرمانها یا اصول متعالی

عمل کند^۳ شاخص‌های آرمانگرایی عبارتند از: عمل کند

- قدرت فی نفسه محلی از اعراب ندارد، بلکه فقط در جهت خیر و نیکو از آن استفاده می‌شود.

- در این اندیشه، بیشتر به اعمال مسالمت آمیز تکیه می‌شود و راه‌حل اختلافات از طرق آشتی‌جویانه دنبال می‌گردد.

- آرمانها و اخلاق در صحنه بین‌المللی راهنما، انگیزه و معیار رفتار کشورهاست.

- این اندیشه، بشر را ذاتاً خوب و خیرخواه فرض می‌کند.

ب - آرمانگرایی در اندیشه و سیره حضرت علی علیه السلام

۱. دلایل آرمانگرایی حضرت علی علیه السلام

دلایلی را که می‌توان برای آرمانگرا بودن حضرت علی علیه السلام ذکر کرد،

عبارتند از:

اول: مکتب‌سازی

یکی از دلایل

اصلی - و شاید

مهمترین دلیل - که

می‌توان با استفاده

از آن آرمانگرایی

حضرت

علی علیه السلام را اثبات

کسرد، همین

مکتب‌سازی است.^۴

اگر حضرت علی

علیه السلام با علم و

زیرکی خاص

خودشان می‌خواستند

مانند معاویه عمل کنند، به

نیکویی می‌توانستند از عهده آن برآیند، همچنانکه خود ایشان

می‌فرمایند: «به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن او

پیمان‌شکنی و گناهکاری می‌کند. اگر پیمان‌شکنی ناخوشایند

نمی‌نمود، زیرکتر از من کسی نبود.»^۵ همه اینها، حاکی از آن است که

ایشان به واقعیاتی که در جامعه به خود در آن زمان جریان داشت،

کاملاً واقف بودند و شرایط را کاملاً درک می‌کردند. ایشان که

می‌دیدند انسانها چطور خود را برای مسائل که اهمیت این دنیا

فریفته‌اند، نمی‌خواستند خودشان را همانند این مردمان آلوده کنند، و

وجود آن دنیای خود را به مظاهر این دنیا آلوده سازند. خداوند

می‌خواست که به وسیله بهترین بندگان خود، جریان فکری و مکتبی

ارائه دهد که از اول تا به آخر آن، همه‌اش چیزی جز حقیقت و

راستی نیست. بالطبع، طلایه‌داران و مکتب‌سازانی چون مولی

علی علیه السلام - که سلسله‌جنبان این حرکت به شمار می‌روند - باید

آنچنان این معارف و اصول را به مرحله اجرا در آورند، که

کوچکترین خللی در آن راه نیابد. اگر مولی علی علیه السلام هم مانند

معاویه می‌خواست برای دو روز دنیا با استفاده از «قاعده اهم و مهم»،

«قاعده تراحم» و دیگر قواعد کاری بکنند، حرف دروغی بزنند، وعده وعید نامربوطی به کسی بدهند و بی‌وفایی کنند تا روز حکومت دنیا را صاحب شوند، دیگر با کسانی همچون معاویه فرقی نمی‌کردند و امروز: شیعه علی علیه السلام از شیعه معاویه تشخیص داده، نمی‌شد. پس، علی علیه السلام باید این گونه رفتار کنند، تک‌تک اصول آرمانی را به مرحله اجرا در آورند و این مکتبی را که قرار است در دنیا برای ابد باقی بماند کامل کنند و به یادگار بگذارند تا راهروی تمامی عاشقان و شیفتگان به آن مکتب باشد و براحتی قابلیت شناسایی داشته باشد.^۹ بعد از ساخت این مکتب با ستونهای بسیار محکم آن، که دیگر از بین بردن آن از دست کسی ساخته نیست، می‌توان از قواعدی همچون اهم و مهم، درباره ضرورت‌های اجتماعی بهره برد. در واقع، اینها همانند استثنائاتی می‌مانند که بربک اصل زده می‌شوند تا به هنگام ضرورت از این امکانات برای حل مشکلات بهره برد. اما - همچنانکه گفته شد - کسی همچون علی علیه السلام، نباید از این امکانات استفاده کند، زیرا به عنوان یک مکتب‌ساز به اصل لطمه می‌زند.

دوم: سازگاری آرمانها و منافع براساس رویکرد عاقبت اندیش:

دومین دلیلی که در اینجا می‌توان ذکر کرد - که البته اهمیت آن کمتر از مورد اول نیست - در خود آرمانگرایی نهفته است. موقعی که از آرمانگرایی صحبت می‌شود، سریعاً به ذهن ما مفاهیمی ایده‌آلی، دست‌نیافتنی و نشدنی متبادر می‌شود؛ مفاهیمی همچون: عدالت، وفای به عهد و جوانمردی که فرای واقعیات زندگی (منافع) ما تلقی می‌شوند با عقل ما سازگاری ندارند. به عبارت دیگر، منفعتی از ملتزم بودن به اینها، حاصل نمی‌شود؛ چرا که آرمانگرایی را مقابل واقعگرایی می‌گیریم، واقعگرایی را همان طرفداری از منافع بر می‌شماریم. اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که مفاهیمی همچون: عدالت، تعهد و وفای به عهد نیز منفعی را در بردارند، در این صورت به واقعگرایی می‌رسیم. شاید برای اینکه موضوع قریب به ذهن بشود، این طور بتوان گفت که این عقلی که منافع ما در هرکاری لحاظ می‌کند، خود این عقل دارای سلسله مراتبی است. مثلاً با عقل در مرحله اول، منفعی را از نظر زمانی بسیار نزدیک می‌باشند، به دست می‌آوریم. به طور مثال، در یک بار خرید و فروش یک جنس، سودی را به دست می‌آوریم و منفعت به دست آمده را احساس می‌کنیم. در مرحله دوم عقل، به منفعی که کمی دورتر از منافع مورد اول می‌باشد، می‌رسد. یعنی، دست به کاری می‌زنیم که با اندک تأخیری، شاهد سود و منفعت کار خود خواهیم بود. مثلاً، در یک معامله سلفی معامله‌ای را انجام می‌دهیم که بعد از ۶ ماه، شاهد به دست آوردن سود و منفعت این معامله خواهیم بود.

در مرحله بعد، دست به معامله‌ای می‌زنیم که نتایج آن معامله از نظر زمانی، دیرتر از مورد اولی و دومی است. مثلاً، مقداری پول در بانک

می‌گذاریم به امید اینکه ۵ یا ۶ سال آینده بتوانیم با اضافه پولی که می‌گیریم، صاحب خانه شویم. در واقع، بعد از ۵ یا ۶ سال آینده، شما به سود منفعت خود خواهید رسید؛ هر چند سود و منفعت را فوری به دست نیاورده‌اید. پس، مدت زمانی صرف شد تا توانستید صاحب خانه شوید. اگر این مراتب را همچنان ادامه بدهیم، در نهایت یک عقل دوراندیش می‌رسیم. با استفاده از این عقل دوراندیش، می‌توان معامله کلان‌تری کرده، که سود آن را کمی دیرتر به دست می‌آوریم. به طور مثال، اگر شما به مفاهیمی همچون: عدالت، جوانمردی و وفای به عهد، اعتقاد داشتید، پس اگر در مقابل دشمن خود پیمان متارکه جنگ بستید، دیگر این پیمان را نمی‌شکنید؛ چرا که معتقدید: «المؤمن إذا وعد وفا» یا «أوفوا بالعقود» حال، اگر آمدید و پیمان را برای هدفی کوچکتر و این دنیایی‌تر شکستید، در واقع مرتکب گناهی شده‌اند. البته، ممکن است منفعت مختصری در کوتاه مدت نصیب شما بشود، اما در بلند مدت قطعاً به ضرر شما تمام خواهد شد. هنگامی که بر پیمان خود بودید و برای امروز دنیا پیمان شکنی نکردید، در واقع ممکن است در کوتاه مدت متضرر شوید، ولی در بلند مدت شما به سود کلانی دست خواهید یافت.

این مورد با موارد قبلی که گفته شد، هیچ فرقی نخواهد داشت؛ زیرا در همه این موارد، در نهایت سود و منفعت است که حاصل می‌آید. با استفاده از این عقل دوراندیش است که می‌توان به اموری همچون عدالت، اخلاق، وفای به عهد و جوانمردی دست یازید. پس، پایبند بودن به اینها، چیزی از سود و منافع آنها نمی‌کاهد. در نهایت، می‌توان بدین نتیجه رسید که آرمانگرایی و واقعگرایی در عرض یکدیگر نیستند، بلکه در طول یکدیگرند. پس، آرمانگرایی، همان واقعگرایی است؛ بدین گونه که واقعگرایی مراتبی دارد، که آرمانگرایی در این سلسله مراتب در درجات بالا قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، هر دو منفعت است؛ یکی منفعت مادی، و دیگری منفعت معنوی. پس، اگر هر دو را یکی گرفتیم، دیگر اشکال ما که معتقدیم آرمانگرایی در مقابل واقعگرایی است، متفی خواهد بود و آرمانگرایی نیز همان عاقبت اندیشی یا دوراندیشی است. پس، وقتی مولا علی علیه السلام همانند معاویه نیرنگ به کار نمی‌بردند و پیمان شکنی نمی‌کنند، در واقع امام علیه السلام با دوراندیشی خودشان می‌خواهند سود و منفعت بیشتری به دست آورند.

به عبارت دیگر، معاویه که بی‌قراتر و بی‌صبرتر است، سریعتر می‌خواهد به هدف خود برسد و منفعت خود را به دست آورد. امام علی علیه السلام که عاقبت اندیش و صبورند، دست به معامله‌ای می‌زنند که سود بیشتری در آن نهفته است.

سوم: کلان‌نگری

دلیلی دیگر برای اثبات آرمانگرایی علی علیه السلام دید کلان داشتن و کلی‌نگری در امور است. این مطلب، مانند در نظر گرفتن یک واقعه در یک ظرف بزرگتری است. پس، نتیجه نهایی که در پایان کار گرفته می‌شود مهم است، نه نتایج مقطعی و جزئی در یک دوره خاص. به طور مثال، شاید درباره معاویه بگوییم که چسون در مدت حکومتش توانست همه چیز را به دست آورد، پس او برنده نهایی است. اصولاً، این‌گونه ارزیابی کردن، باطل است، و باید فراتر از این قطعی‌نگری اندیشید. بسیار اتفاق افتاده که گروه‌های مختلفی در

مسابقات بین‌المللی شرکت کرده‌اند و با وجودی که تعداد از اعضای گروه موفق به دریافت بالاترین رتبه در رشته خود شده‌اند، اما از نظر گروهی نتایج کمتری به دست آورده‌اند. ما باید دامنه‌تصمیم‌گیری خود را، به اندازه ۱۴ قرن فراتر بیاوریم. و

در این چهارده قرن به عملکرد هر دو گروه به قضاوت بنشینیم. اگر در مجموع این ۱۴ قرن نتایج حاصله مثبت بود، برنده واقعی معاویه است. و الا نه. در این مورد اگر کسی همچون معاویه را شاهد مثال بیاوریم، شاهد خواهیم بود که معاویه بجز چندین سال حکومت خود، موفقیت چندانی به دست نیاورده اما بعد از آن تا قرن حاضر بر جلال و شکوه او افزوده نگردیده که هیچ، بلکه منفورتر و خوارتر نیز گردیده است چه افرادی که با خواندن سرگذشتشان، آنها را نفرین کرده‌اند و مظهر حيله‌کاری و دغل‌بازی و عیاشی و شهوترانی می‌دانند. قصری که داشت در زمان خود در سراسر بلاد معروف بود اکنون جز خرابه‌ای بیش نمانده و به مخروبه‌ای بدل گشته است. اما هر چند ممکن است درباره مولی علی علیه السلام گفته شود که حضرت علی علیه السلام نتایج چشمگیری در درون حکومت خود به دست نیاورد، اما در یک کلان هزار و چهارصد ساله شاهد خواهیم بود که سال به سال به ارج و قیمت او افزون گشته است. چه افرادی که با خواندن حکایتها و رویدادهای آن دوران و کارهایی که حضرت علی علیه السلام کردند، زبان به تحسین آن حضرت گشوده‌اند، چه مکانها و مقبره‌هایی که برای آن حضرت ساخته شده است، چه انسانهایی که وقتی به یاد امام علیه السلام می‌افتند به او می‌نازند و او را در همه آسوه و الگوی خود قرار می‌دهند. حال، آیا باز می‌توان در این دید کلان گفت که علی علیه السلام در مقابل معاویه به سود و منفعت کمتری نائل گردیده است و سود، بیشتر از آن معاویه بوده، حاشا که چنین نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت.

۲. شاخصهای آرمانگرایی

عدالت، اصل پایندی به عهد و پیمان، صدق و راستی، مساوات و جوانمردی، از جمله شاخصهای آرمانگرایی است.

اول: عدالت

یکی از شاخصهای آرمانگرایی، عدالت و عدالت‌پیشگی است. عدالت در منظر علی علیه السلام جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به طوری که ایشان را، کشته عدالت می‌دانند. امام علیه السلام به عدالت شهره است. ایشان در اجرای عدالت، حاضر نبودند کمترین نرمش - حتی به خویشاوندان و نزدیکانشان - از خود نشان بدهند، حضرت علی علیه السلام در قطعیت

برپا داشتن حق و درهم شکستن ظلم می‌فرمایند: «به خدا، چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فرییش دهند و شکارش کنند. من تا زنده‌ام به یاری جوینده حق، رویگردان از آن را می‌زنم و با فرمان یکدل، نافرمان به دل را.»^۶

عدالت در منظر علی علیه السلام آنقدر پر

اهمیت جلوه می‌کند، که قبول حکومت را فقط برای اجرای حق و عدل بیان می‌کنند: «به خدایی که دانه را کفیسد و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برتنباند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده نشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته به کناری می‌داشتم. و می‌دیدید که نیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پسیزی ارزش نمی‌گذارم.»^۷

امام علیه السلام در پافشاری بر عدل، در جای دیگری می‌فرمایند: «به خدا قسم، اگر ببینم که به مهر زنان، یا بهای کنیزان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است. آن که عدالت را برتنباید، ستم را سخت‌تر یابد.»^۸

حضرت علی علیه السلام در جای دیگری، از عدالت چنین تعبیرهایی دارند: «معیار سیاست، عدالت است»^۹، «عدالت، نظام بخش حکومت است»^{۱۰} و «عدالت، نگهدارنده مردم است»^{۱۱}

دوم: اصل پایندی به عهد و پیمان

هرگاه حضرت علی علیه السلام با کسی پیمانی می‌بستند، به هیچ وجه و یا هیچ عذر و بهانه‌ای آن را نمی‌شکستند همواره، امام علیه السلام خود را ملزم به پایندی به پیمان خود می‌کردند، و دیگران را نیز به آن سفارش می‌نمودند. حضرت علی علیه السلام از وفا، به سهر یاد می‌کنند: «همانا، وفا همزاد دوستی است. و من هیچ سپهری، نگهدارنده‌تر از وفا سراغ ندارم. آن که می‌داند او را چگونه بازگشتگاهی است، بی‌وفایی نکند. در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردم بی‌وفایی را، زیرکی

می‌دانند و نادان آن مردم را، چاره‌اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد، چرا چنین می‌پندارند.»^{۱۲}

حضرت علی علیه السلام تا بدانجا به وفای به عهد اهمیت می‌دهند که آن را بنیاد دینداری معرفی می‌کنند: «بنیاد دینداری، امانت را بجا آوردن و پایبندی به عهد و پیمان است.»^{۱۳} حضرت علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر، وفای به عهد را این‌گونه بیان می‌دارند: «در میان واجبات الهی، هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان - با تمام اختلافاتی که دارند - مورد اتفاق نیست، حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمانان آن را رعایت می‌کردند، زیرا عواقب پیمان‌شکنی را آزموده بودند.»^{۱۴} حضرت در جای دیگری در نامه‌ای به مالک اشتر، وفای به عهد و پیمان و بر پا داشتن آن را به طور مبسوط شرح می‌دهند و می‌گویند: «اگر میان تو و دشمن پیمانی بسته شد، یا تعهد پناه دادن به او را دادی، جامه وفا را به عهد خویشتن ببوشان و تعهدات خود را محترم بشمار. و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده ... هرگز، پیمان شکنی مکن، و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمن را مغریب، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی برخداوند گستاخی روا نمی‌دارد. خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می‌شود با رحمت خود، مایه آرامش بندگان و حریم امن برای آنان قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام دادن کارهای خود، به جوار او متمسک شوند. بنابراین، فساد، خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد.»^{۱۵}

سوم: صدق و راستی

حضرت علی علیه السلام همان‌گونه که در رفتار صادق بودند، دیگران را هم به آن توصیه و سفارش می‌کردند. پس از بیعت مردم با امام علیه السلام در مدینه، حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمودند: «پیمان من بدانچه می‌گویم در گرو است و به درستی گفتارم متعهد و کفیلیم. به خدا سوگند، هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچگاه دروغی نگفته‌ام.»^{۱۶}

حضرت علی علیه السلام معتقدند: «صدق، سید صلاح هر چیز و دروغ، سید تباهی هر کاری است.»^{۱۷}

در جای دیگر، امام علیه السلام خود را مقدم در کارها قبل از امر کردن به دیگران برمی‌شمردند: «ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر اینکه پیش از شما خود به عمل می‌کنم. و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر اینکه خودم پیش از شما، از آن کناره‌گیری می‌نمایم.»^{۱۸}

چهارم: مساوات

حضرت علی علیه السلام در همه شرایط برابری و مساوات را رعایت می‌کردند، و معتقد بودند که عامل برتری دهنده، فقط تقوای الهی

است. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «روزی، تقسیم شده است و روزگار می‌چرخد و مردم تا به آدم همه مساویند.»^{۱۹}

حضرت علی علیه السلام پس از فرستادن محمد بن ابی‌بکر به فرمانداری مصر، به او چنین خطاب می‌کند: «و همه را به یک چشم نگاه کن تا بزرگان در تبعیض تو طمع ستم بر ناتوان نبندند، و ناتوان از عدالتت مأیوس نگردد.»^{۲۰}

در جای دیگر، امام علیه السلام فرمودند: «و برای همه مردم خود آنچه را دوست بدار، که برای خود و خاندانت دوست می‌داری. و آنچه را که برای خود و خاندانت نمی‌پسندی، برای آنان پسند.»^{۲۱}

پنجم: جوانمردی

حضرت علی علیه السلام را، آخر جوانمردی و مردانگی گفته‌اند. درباره امام علیه السلام، این عبارت معروف است: «لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» این عبارت، بخوبی گویای جوانمردی حضرت علی علیه السلام است. امام علیه السلام در مقابل دشمنان خدا، همچون کوهی استوار می‌مانست. هرگز دیده نشد که حضرت علی علیه السلام در جنگی به دشمن پشت کند؛ حتی گفته شده، که زره حضرت پشت نداشته است.

از سوی دیگر، همین حضرت در مقابل یتیمان به خاک می‌افتادند، و حتی به آنان سواری می‌دادند تا دلشان را به دست آورند. امام علیه السلام شبها کیسه‌ای از مواد غذایی بردوش می‌کشیدند تا به نیازمندان بدهند. حضرت علی علیه السلام در دنیا مالی نیندوختند، و غذایشان از فقیرترین مردم هم پایین‌تر بود به گفته شهید مطهری، امام علی علیه السلام شخصیتی دو نیرویی است، که هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه امام علیه السلام نیز سخت نیرومند است.^{۲۲}

حضرت علی علیه السلام صداقت را همبسته جوانمردی برمی‌شمردند و می‌فرمایند: «ارزش مرد، به اندازه همت اوست. و صدق او، به مقدار جوانمردی‌اش. و دلیری او، به میزان ننگی - که از بدنامی - دارد. و پارسایی او، به مقدار غیرتی که آرد.»^{۲۳}

امام علی علیه السلام، در جای دیگری می‌فرمایند: «از شریفترین کردار مرد بزرگوار آن است، که از آنچه می‌داند غفلت نماید.»^{۲۴}

و نیز، حضرت علی علیه السلام در جای دیگری می‌فرمایند: «سزوارترین مردم به کرم، کسی است که کریمان بدو شناخته شوند.»^{۲۵}

ج - واقع‌بینی در اندیشه و سیره حضرت علی علیه السلام

۱. دلایل واقع‌بینی حضرت علی علیه السلام

اول: مصلحت‌اندیشی

یکی از دلایل مهم برای اثبات واقع‌بینی، مصلحت‌اندیشی است. هنگامی از مصلحت‌اندیشی استفاده می‌شود، که فرد نسبت به واقعیات و اوضاع و احوال اجتماع خود کاملاً آگاه باشد

حضرت علی علیه السلام شخصیتی بودند که مصالح جامعه اسلامی را کاملاً تشخیص می‌دادند، و براساس آن عمل می‌کردند. ۲۵ سال سکوت حضرت علی علیه السلام گواه گویایی برای این مدعاست. در آن دوران حضرت علی علیه السلام صلاح جامعه اسلامی را در آن دیدند که با ابوبکر بیعت کنند و سکوت برگزینند؛ زیرا ماجرای مرتدان و مسائل و مشکلات به وجود آمده پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، جامعه اسلامی را بشدت تهدید می‌کرد. حضرت علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه تأکید می‌کنند که حکومت حق ایشان است که فقط به خاطر مصالح جامعه اسلامی، از آن چشم پوشیدند. در جریانی که در سقیفه بنی ساعده اتفاق افتاد و ابوبکر خلیفه شد، ابوسفیان و عباس عموی پیامبر نزد امام علیه السلام می‌روند و از او می‌خواهند که برای گرفتن حق خود، قیام کنند، اما حضرت علی علیه السلام نمی‌پذیرند و می‌فرمایند: «... هر که با یآوری برخاست، روی رستگاری بیند و گرنه، گردن نهد و آسوده نشیند، که - خلافت بدنسان همچون - آبی بدمزه و نادلپذیر است و لقمه‌ای گلرگیر. و آن که میوه را نارسیده چنبد، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند. اگر بگویم، گویند خلافت را آزمندانه خواهان است. و اگر خاموش باشم، گویند از مرگ هراسان است. هرگز، من و از مرگ ترسیدن؟»^{۳۳}

«در واقع، حضرت علی علیه السلام مصلحت را در آن دیدند که سکوت کنند. این انتخاب، واقع‌بینی حضرت را نسبت به اوضاع و احوال جامعه خود نشان می‌دهد.

یکی دیگر از موارد دلایل بر واقع‌بینی، استفاده از فشار است. یعنی، گاهی لازم است کسی که در رأس جریانی قرار می‌گیرد، برای مصلحت جامعه، بر فرد یا گروه خاصی فشار آورد تا به سر منزل مقصود برسد. در واقع، چون رهبر جامعه در راه رسیدن به هدف خود به موانعی بر می‌خورد، سعی می‌کند آنها را با روشهای مختلف از جمله فشار صحیح - که موجب تعالی و رشد جامعه و افراد است - بر دارد. چه بسا فشار نیاوردن و سستی کردن، باعث صدمات جبران‌ناپذیری گردد. پس، این واقع‌بینی و آگاه بودن نسبت به شرایط اجتماعی است، که رهبر را بر آن می‌دارد تا در مواقع لزوم از عامل فشار بهره گیرد. در تاریخ زندگی حضرت علی علیه السلام بویژه در دوران خلافت ایشان، از این مصادیق، به فور یافت می‌شود. حضرت علی علیه السلام در راهی که برگزیدند و به آن ایمان داشتند، لحظه‌ای از برپاداشتن حق نمی‌ایستادند. هر چند عزم محکم امام گاهی موافق و گاهی مخالف، خواست افراد بود، ولی حضرت علی علیه السلام با اصرار و پافشاری تلاش می‌کردند تا آن را انجام دهند. نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره کرد، این است که زمانی که خود مردم به کاری تمایل نداشتند، حضرت علی علیه السلام به آنان فشار نمی‌آوردند. به طور مثال، در ماجرای حکمت چون اکثر سپاه حضرت به حکمت تن دادند، ایشان هم به اکراه پذیرفتند. اینکه دیگران خود دست به کار نمی‌شدند و فرمان نمی‌بردند، نباید با پافشاری حضرت و فشاری که ایشان برای اجرای فرمانهای الهی داشتند، خلط شود.

هدف ما هم همین است که نشان بدهیم واقع‌بینی حضرت، ایجاب می‌کرد که دست به چنین کارهایی بزنند؛ اگرچه نخواستن مردم، مقوله دیگری است.

۲. شاخصهای واقع‌بینی
از جمله شاخصهای واقع‌بینی، می‌توان به سماحت، فراقنی و بیانات اشاره کرد، اول: سماحت

از جمله دلایل دیگری که می‌توان برای واقع‌بینی بیان داشت، بحث شرایط زمان و مکان است. هر کاری، مقتضای زمانی و مکانی خاصی دارد. یعنی، هر کاری را نمی‌توان در همه شرایط انجام داد. چه بسا، در بعضی مواقع نتوان با آن وسیله، به هدف رسید.

دوم: شرایط زمان و مکان
از جمله دلایل دیگری که می‌توان برای واقع‌بینی بیان داشت، بحث شرایط زمان و مکان است. هر کاری، مقتضای زمانی و مکانی خاصی دارد. یعنی، هر کاری را نمی‌توان در همه شرایط انجام داد. چه بسا، در بعضی مواقع نتوان با آن وسیله، به هدف رسید. به طور مثال، حکومت هم

یکی از شاخصهای واقع‌بینی، سماحت است، که در لغت اجازه دادن و گذشت کردن معنا می‌دهد.^{۳۸} از جمله مصادیقی که در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد، ماجرای اجازه گرفتن طلحه و زبیر از امام علیه السلام است. آنان برای رفتن به مکه و انجام دادن حج، نزد حضرت آمدند و از او اجازه خواستند. با اینکه حضرت علی علیه السلام از قصد و نیت آنان آگاه بودند و می‌دانستند که آنان برای ایجاد فتنه‌ای به مکه می‌روند و دروغ می‌گویند، لیکن به آنان اجازه دادند تا به مکه بروند. علامه محمد تقی جعفری نیز در کتاب نگاهی به علی علیه السلام به این موضوع اشاره کرده است.^{۳۹} در واقع، حضرت علی علیه السلام با آگاهی از

چنین وضعی دارد. کسی که رهبری یک حکومت را به دست دارد، همیشه و در همه حال، نمی‌تواند از یک ابزار و وسیله برای رسیدن به هدف خود استفاده کند. حضرت علی علیه السلام نیز با مقتضیات زمانی و مکانی آشنایی داشتند و در موقع لزوم نیز از آن وسایل بهره می‌برند. به طور مثال، در باب زکات آمده است که زکات سه ۹ چیز (شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما و کشمش) تعلق می‌گیرد.^{۴۰} در حالی که حضرت علی علیه السلام در زمان خود، بر اسبان نیز زکات بستند؛ زیرا تشخیص دادند که این کار، لازم است.

سوم: امکان روی آوردن به فشار

شرایط و اهداف کار آنان، سماحت می‌کنند و نمی‌خواهند که مجرم را قیل از جنایت محاکمه کنند. امام علیه السلام می‌خواهند کاری کنند تا فسق آنان عثلی شود و بعد با آنان مبارزه کنند.

دوم: فرافکنی

مورد دیگری که با استفاده از آن می‌توان به واقع‌بینی حضرت علی علیه السلام اشاره کرد، بحث فرافکنی است. فرافکنی، به معنای دورکردن بحران از خود می‌باشد. به عبارت دیگر، درباب سیاست و حکومت گفته شده است که برای اینکه شما در جنگ با دشمن در داخل کشور خود، متضمن خسارات و زیانهای سنگین نشوید، لازم است بحران را به خارج از مرزهای خود بکشانید و خسارات را در خارج از مرزهای خود و درحیطه دشمن به دشمن تحمیل کنید. حضرت علی علیه السلام به این نکته، بدین صورت اشاره می‌کنند: «فوالیه ما غزری قوم قط فی عقر دارهم الا و قد ذلوا.»^{۲۰}

(به خدا سوگند، هیچ قومی در سرزمین خود نچنگیدند، مگر اینکه ذلیل و خوار شدند.) و در واقع، این عبارت واقع‌بینی ایشان را نشان می‌دهد.

سوم: بیانات

بیانات خود حضرت شامل: خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار و ... در شرایط زمانی و مکانی مختلف، حاکی از دقت نظر و ژرف‌نگری ایشان در مسائل زمان خودشان است. مطالبی که در جریان خطبه شمشقیه بیان شده، حاکی از عمق نظر حضرت درباره واقعات جامعه است: «هان! به خدا سوگند، جامه خلافت در پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از سیتغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قلام گریزان. - چون چنین دیدم - دامن از خلافت در چیدم و پهلوی از آن پیچیدم. و ژرف بیندیشیدم که چه باید کرد، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ که جهانی تیره است - و بلا بر همگان چیره - بلایسی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج امید. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم و به صبر گراییدم حالی که دیده از خار غم خسته بود، و او در گلو شکسته. میراثم ربهوده این و آن و من بدان نگران. تا اینکه نخستین، راهی را که باید، پیش گرفت و دیگری را جانشین خویش گرفت. شگفتا! کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد. چون اجلش رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری در آورد - خلافت را چون شتری ماده دیدند - و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند و - تا توانستند نوشیدند - پس آن را به راهی درآورد ناهموار، پر آسیب و جان‌آزار که رونده در آن هر دم به سر درآید، و پی‌درپی پوزش خواهد، و از ورطه به درنیاید. سواری

را ما سنت که بارگیر تومن نشیند اگر مهارش بکشد، بینی آن آسیب بیند و اگر رها کند، سرنگون افتد و بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی براسب سرکش نشیند و آن چارپا و به پهنای راه نرود و راه راست را نبیند. من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج دیدم و خون دل خوردم. چون زندگانی او به سرآمد، گروهی را نامزد کرد و مرا در جمله آنان در آورد، خدا را چه شورایی! من از تحسین چه کم داشتم که مرا در پایه او نیندیشند و درصاف اینان داشتند. ناچار، با آنان انباز و با گفتگویشان دمساز گشتم. اما یکی از کینه راهی گیرند و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید، تا سومین به مقصود و همچون چارپا بتافت، و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت و پیاپی دو پهلوی را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند و بیت‌العمال را خوردند و بر باد دادند. چون شتر که مهار برد و گیاه بهاران چرد - چندان اسراف ورزید - که کار به دست و پایش بیچید و بسر پرخوری به خواری و خواری به نگوئساری کشید. و ناگهان دیدم مردم از هر سو روی به من نهادند و چون یال گفتار پس و پشت هم ایستادند؛ چندانکه حستان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده. به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سرنهاده به هم. چون به کار برخاستم، گروهی پیمان بسته بشکستند، و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند، و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند. گو اینکه هرگز کلام پروردگار را نشنیدند - یا شنیدند و به کار نیستند - که فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی‌جویند و راه تبهکاری نمی‌بوند و پایان کار ویژه پرهیزکاران است.»^{۲۱} آری به خدا دانستند، لیکن دنیا در دیده آنها زیبا بود و زیور آن در چشمهایشان خوشنما. به خدایی که این دانه را قفید و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و یاران حجت برمن تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را بر نایند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم. و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم. و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پشیزی ارزش نمی‌گذارم.»^{۲۲}

د - الگوی آرمانگرایی واقع‌بین در اندیشه و سیره حضرت علی علیه السلام

۱. نظریات مختلف درباره نحوه تلفیق آرمانگرایی و واقع‌گرایی تعاریف و شاخصهای هر دو مکتب آرمانگرایی، نشان از تفاوت‌هایی بین این دو دیدگاه دارد. همین امر، سبب شده است که عده‌ای به مکتب آرمانگرایی صرف، متوسل شوند و از منافع غافل گردند؛ همان‌طوری که عده‌ای صرفاً معتقد به واقع‌گرایی محض شده و آرمانها را نادیده گرفته‌اند. در این میان، گروه سومی معتقد به تلفیق این دو نظر می‌باشند. آنان در عین پایبند بودن به آرمانها و اصول

اعتقادی، از منافع نیز غافل نیستند. گروه سوم نظریاتی را در این باب مطرح کرده‌اند، که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود.^{۳۳}

اول: نظریه ام‌القری

یکی از نظریات موجود، نظریه «ام‌القری» است که آقای محمد اردشیر لاریجانی بیان داشته است. در این، «ام‌القری» کشوری شمرده می‌شود که، رهبرش پذیرفته جهان اسلام باشد، بتواند مسلمانان را هدایت و رهبری کند و نزد کشورهای اسلامی معتبر باشد. او معتقد است که ایران، ام‌القرای جهان اسلام است. پس، در صورت تعارض بین منافع ملی و اهداف آرمانی، اولویت با حفظ ام‌القرای اسلام است. یعنی، امنیت ام‌القری باید حفظ شود. ام‌القری در ۲ صورت به حمایت از دیگر کشورها می‌پردازد:

اول، هنگامی که مردم آن کشور، حاضر به جانفشانی و فداکاری در راه حفظ ام‌القری باشند.

دوم، در صورتی که توان و وسع کمک به آن کشور را داشته باشند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «لَا تَكُلْفُ اللَّهُ نَفْسًا وَلَا سَعْمًا»^{۳۴}

دوم: نظریه وسع و تدرج

نویسنده‌ای دیگر معتقد است که این امر مشروط به دو شرط وسع و تدرج، اولویت، با اهداف آرمانی است. یعنی، ابتدا باید توان داشته باشیم، و دیگر اینکه کم‌کم کمک کنیم. در واقع، این به لحاظ منافع ملی خودمان باشد، نه دیگر کشورها.

سوم: نظریه مقبولیت و مشروعیت.

نظریه دیگر این است که ساختار نظام، دو بعد مقبولیت و مشروعیت دارد که باید بین این دو نظام، تعارض قائل شویم. مشروعیت، از قانون شرع است و مقبولیت نظام، کارآمدی آن است. سلسله مباحثی که به کارآمدی کشور مربوط می‌شود، باید با منافع ملی بسنجیم. و آن سلسله مباحثی را که مربوط به اسلام می‌شود، لازم است با شرع بسنجیم. پس، اگر به باب مشروعیت بر می‌گردد، شرع مقدم است و اگر به باب مقبولیت بر می‌گردد، منافع ملی مقدم است.

چهارم: نظریه طولی

همچنین از نظریه‌ای که مناسب است آن را نظریه طولی بنامیم چنین مطرح شده است که تا به حال، اشکال ما این بود که منافع ملی را در عرض اهداف آرمانی قرار داده‌ایم. در صورتی که اگر اینها در طول هم قرار دهیم، مشکل حل می‌شود. به عبارت دیگر، برای نظاممان یک سلسله اهداف بلند مدت (اهداف آرمانی)، کوتاه مدت (منافع ملی درجه دوم) و اهداف کوتاه مدت (منافع ملی درجه اول) داریم که مصداق آنها عبارتند از: صدور انقلاب، شکوفایی اقتصادی و تعامیت ارضی.

پنجم: نظریه سطح تحلیل منطقه‌ای و سطح تحلیل جهانی

بر اساس نظریه‌ای دیگر، باید بین دو سطح تحلیل منطقه‌ای و تحلیل جهانی، تمایز قائل شویم.

یکی سلسله ارزشها و اهداف آرمانی مثل: صلح، عدالت و بشر دوتی در عرصه جهانی مطرح است. در عرصه منطقه‌ای، شاهد توجه به مسائل اقتصادی و ارتباطی هستیم. یعنی، مباحثی واقع‌گرایانه در عرصه منطقه‌ای، بیشتر مورد توجه است. اگر ما منافع ملی را در عرصه منطقه‌ای و اهداف آرمانی را عرصه جهانی مطرح کنیم - به شرط اینکه در منطقه‌گرایی هدف را همگرایی قرار دهیم و نه واگرایی - می‌توانیم در ایجاد سازش بین منافع ملی و اهداف آرمانی موفق بشویم.

ششم: نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه^{۳۵}

این نظریه معتقد است که هدف اصلی، تقدم آرمانها و اصول اخلاقی و اعتقادی است. البته، این آرمانها مادامی حق تقدم دارند، که در جامعه ضرورتی پیش نیامده باشد. در صورت پیش آمدن ضرورتی، براساس قواعدی همچون تراحم یا اهم و مهم، موقتاً آرمانها و اصول کنار گذاشته می‌شوند و منافع ملی لحاظ می‌گردند. تا به محض برطرف شدن ضرورت، باز همچنان تقدم با اهداف و آرمانها خواهد بود.

هفتم: نظریه آرمانگرایی واقع‌بین

نظریه دیگری که شاید بتوان به نظریات فوق افزود، نظریه آرمانگرایی واقع‌بین است. چنانکه درباره نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه گفته شد، آن نظریه همان تلفیق آرمانگرایی و واقعگرایی است که البته آرمانها را اصل قرار می‌دهد و در مواقع لزوم بدون در نظر گرفتن اصولی که برای این هدف و آرمان متصور است، دست به

نظریه دیگر این است که ساختار نظام، دو بعد مقبولیت و مشروعیت دارد که باید بین این دو نظام، تعارض قائل شویم. مشروعیت، از قانون شرع است و مقبولیت نظام، کارآمدی آن است.

اعمالی می‌زند که گاهی متضاد با اهداف آرمانی نیز می‌باشد. البته، در توجیه این مطلب، معتقدند که این موارد متضادی که به وجود می‌آید، در مواقعی که ضرورت ایجاب می‌کند مانند سوپاپ اطمینان به کار می‌آید. پس، این طور نیست که دائمی باشد، بلکه موقتی است و با از بین رفتن ضرورت، دوباره آرمانها تقدم می‌یابند. اما در مورد نظریه آرمانگرایی واقع‌بین باید گفت که اصول آرمانگرایی، به

صورت صدرصد اجرا می‌شوند، بدون اینکه ضرورتی بتواند این اصول را تغییر دهد، و قواعدی برخلاف این قواعد به اجرا درآورد. پس، واقع‌بینی هم بدین معناست که در این بینش، فرد به همه جریانهای که دور و بر او اتفاق می‌افتد، آگاه باشد. این طور نیست که حوادث و وقایع از چشم او دور بماند بلکه با آگاهی از اوضاع و احوال جامعه در جهت آرمانها و اهداف گام برمی‌دارد. پس، تفاوت این دو بدین ترتیب شد که در اولی، اهداف و اصول آرمانی به طور صدرصد اجرا نمی‌شود و ممکن است براساس ضرورت‌های فقهی و سیاسی موقتاً این اصول و اهداف تعطیل شوند، در حالی که در دومی، اهداف و اصول آرمانی به طور صدرصد اجرا می‌شود و ضرورتها نمی‌توانند مانع از انجام شدن آنها شوند.

۲. آرمانگرایی واقع‌بینانه در اندیشه و سیره حضرت علی (ع)

با توجه به مطالب ذکر شده در صفحات قبل و شاخصهای آرمانگرایی و واقع‌بینی حضرت، می‌توان نظریه‌ای با عنوان «آرمانگرایی واقع‌بینانه» به دست آورد. البته، این نظریه با نظریه قسمت «ه» همان‌طور که بیان شد - متفاوت است. حضرت علی (ع) را باید آرمانگرایی واقع‌بین دانست. یعنی امام (ع) در عین حرکت در مسیر اهداف و آرمانها و انعطاف‌ناپذیر بودن درباره آنها، از شرایط جامعه خود نیز آگاهی کامل دارند. حضرت، در عین برقراری عدالت در جامعه، کاملاً به این نکته نیز آگاهی دارند که اوضاع اجتماع به گونه‌ای است، که ممکن است در این راه خونش ریخته شود و به شهادت برسند. اما در عین حال، امام (ع) ذره‌ای حاضر نیستند از هدفی که برای او مقرر شده است، دست بردارند. حضرت علی (ع) به پایبندی به اصل عهد و پیمان کاملاً معتقدند، افراد پیمان‌شکن را نکوهش می‌نمایند و همواره به ترک از پیمان‌شکنی و وفای به عهد توصیه و سفارش می‌کنند. هنگامی که امام (ع) با دشمنانشان عهد و پیمانی - حتی با اکراه - می‌بستند، به عهد و پیمان خود کاملاً پایبند بودند و بندهند آن را اجرا می‌کردند؛ هر چند امام (ع) کاملاً به این نکته نیز واقف بودند که اگر پیمان را بشکنند و عهد خود را زیر پا بگذارند، ممکن است به موفقیت‌هایی این دنیایی نیز برسند و بر دشمنان خود فایز آیند. امام علی (ع)، علی (ع) است. علی (ع) را به پایبندی به عهد و پیمان خود می‌شناسند، نه با پیمان شکنی. حضرت در رعایت مساوات و برابری، لحظه‌ای فروگذار نکردند. هدف تشکیل حکومت امام (ع) همین بود؛ چنانکه از اول تا با آخر هم همین‌طور رفتار و عمل کردند. ولی، آیا می‌توان ادعا کرد که علی (ع) سیاست نداشتند و نتوانستند عده‌ای را بر عده‌ای دیگر برتری دهند و بدین صورت، حکومت را برای مدت بیشتری تمدید کنند؟ حضرت کاملاً از این قضایا آگاهی داشتند و می‌دانستند با تطمیع عده‌ای، می‌توانند مدت بیشتری بر

مسند خلافت تکیه بزنند. ولی، هیئات که علی (ع) چنین راهی را برگزینند و عده‌ای را بر دیگران برتری دهند. در نگاه علی (ع) همه با هم برابرند و کسی بر دیگری برتری ندارد. فقط عامل برتری انسانها، تقوای آنان است.

علی (ع) است که با وجود آگاهی از نیت واقعی طلحه و زبیر، قصاص قبل از جنایت نمی‌کنند و به آنان اجازه خروج از مدینه را به قصد مکه می‌دهند. و آنان نیز می‌روند، و جنگ جهل را به راه می‌اندازند، در چنین شرایطی، اگر کسانی همچون معاویه بودند و به نیت آنان نیز علم داشتند، آیا قصاص پیشی از جنایت نمی‌کردند؟

علی (ع) است که وقتی ابن ملجم مرادی را در کوچه و خیابان می‌دیدند، به یاران خود می‌گفتند: این فرد، همان کسی است که مرا با شمشیر زهردار خواهد کشت. وقتی اصحاب امام (ع) در صدد اقدام برمی‌آمدند، آنان را منع می‌کردند.

علی (ع) است که در جای‌جای نهج‌البلاغه، از علم داشتن خود به جریانهای دوربرشان، خبر می‌دهند. اما این مسائل، لحظه‌ای باعث نمی‌شود که علی (ع) از مسیر خود منحرف شوند و راهی را که در تقدیر او قرار داده شده بود، طی نکنند. در جایی می‌فرمایند: «همانا پس از من، مردی بر شما چیره می‌شود که گلوئی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده. بخورد هر چه یابد و بجوید آنچه نیابد. اگر توانید او را بکشید و نتوانیدش کشت. او فرمان دهد تا مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید. اما دشنام، مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات. اما بیزاری، از من بیزاری مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم و در ایمان و هجرت از همه پیش افتادم.»^{۳۶}

در جای دیگری، امام (ع) با درایت کامل از وجود جریان خوارج، این‌گونه از آن یاد می‌کنند: [و چون خوارج کشته شدند، گفتند، ای امیرمؤمنان! همگی کشته شدند، فرمودند.] هرگز! به خدا نطفه‌هایم در پشتهای مردان و زهدانهای مادران هرگاه مهتری از آنان سر برآرد، از پایش در اندازند؟ چندانکه آخر کار مال مردم ریابند و دست به دزدی یازند.»^{۳۷}

از این مثالها، در سیره حضرت علی (ع) فراوان دیده می‌شود. پس، علی (ع) را نمی‌توان به آگاه نبودن از اوضاع جامعه خود متهم کرد. او نه تنها از جامعه خود مطلع و برآن کاملاً آگاه است، بلکه بر گذشته و آینده نیز تسلط کامل دارد.

نتیجه‌گیری

حضرت علی (ع) را باید آرمانگرایی واقع‌بین دانست. حضرت در هیچ شرایطی، از اهداف عالی اسلام برنگشتند، و همیشه و تحت هر شرایطی بندهند آن را اجرا کردند دلایلی چون: مکتب‌سازی و ایجاد



یک جریان فکری خالص و ناب، سازگاری آرمانها و واقعیات با یک دید عاقبت‌اندیشانه، و در نهایت کلان‌نگری حضرت علی (علیه السلام) به قضایای اطرافش، سبب شده تا حضرت علی (علیه السلام) یک آرمانگرایی کامل باشند و به اصولی همچون: عدالت، مساوات و برابری، وفای به عهد، جوانمردی و صفات نیک دیگری کاملاً پایبند باشند و همه آنها را در بالاترین درجه خود انجام دهند از طرف دیگر، باید علی (علیه السلام) را آگاه به شرایط، اوضاع و احوال اجتماع دانست؛ کسی که خوب می‌بیند، خوب فکر می‌کند، خوب تحلیل می‌نماید؛ و نه تنها به اوضاع جامعه هم‌عصر خود آگاهی دارد، بلکه از گذشته و آینده نیز خبر می‌دهد. در یک جمله، امام (علیه السلام) کسی است که هم به شرایط جامعه خود واقف‌بین است و هم مسیر تعالی را نیز طی می‌کند و به سوی اهداف و آرمانها گام بر می‌دارد. جای جای نهج‌البلاغه و سیره عملی آن حضرت، این مدعا را ثابت می‌کند.

هیچگاه، به دلیل مصلحتی، بیشتر حکومت کردن، دفع شر دشمنان یا به دست آوردن دل دیگران، حضرت به خود اجازه ندادند که اصلی از اصول را معلق بگذارند، و از ضرورتها و قواعد فقهای و سیاسی استفاده نکنند. همچنین، حضرت علی (علیه السلام) برخلاف نظریه آرمانگرایی واقع‌بینی که معتقد به تعطیل کردن بعضی از اصول و اهداف است، در نظریه‌ای جدید با عنوان «آرمانگرایی واقع‌بین»، هم اهداف را اجرا می‌کنند و همیشه به اصول پایبندند، و هم از اوضاع و احوال جامعه غافل نیستند. در نهایت، هیچ‌گونه ضرورتی اعم از ضرورت‌های سیاسی و فقهی، نمی‌تواند باعث تعطیل شدن بخشی از اصول و اهداف آرمانی از سوی ایشان شود.

را اتخاذ نموده و تا زمان غیرمحدودی ادامه خواهند داد. ایجاد این اثر جهانی (سنن باقیه) با این نیروی باطنی طبقه حاکم، فقط کار یک شخص شخیص است که رسوم عالی‌ای به وجود آورده و برای جامعه خود به ارث گذارد، در سراسر تاریخ، چیز دیگری جز این اثرات بر دوام نداشته است. سیاستمدار بزرگ، وجود نادری است.»

^۶ نهج‌البلاغه، خطبه ۶

^۷ همان، خطبه ۳

^۸ همان، خطبه ۱۵

^۹ «آمدی، شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۱۱۶ (به نقل از مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب» (تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷).

^{۱۰} همان، ج ۱، ص ۴۰

^{۱۱} همان، ج ۱، ص ۳۷

^{۱۲} همان.

^{۱۳} غررالحکم، ج ۱، ص ۸۸

^{۱۴} نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

^{۱۵} همان، نامه ۵۳

^{۱۶} همان، خطبه ۱۶

^{۱۷} غررالحکم، ج ۱، ص ۵۳

^{۱۸} نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۵

^{۱۹} تحف العقول، ص ۱۵۲

^{۲۰} نهج‌البلاغه، نامه ۲۷

^{۲۱} تحف العقول، ص ۱۲۲؛ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۳۰

^{۲۲} مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) (قم: انتشارات صدرا، بی‌تا)، ص ۲۲

^{۲۳} نهج‌البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۷

^{۲۴} همان، کلمات قصار، شماره ۲۲۲

^{۲۵} همان، کلمات قصار، شماره ۲۳۶

^{۲۶} همان، خطبه ۵

^{۲۷} علی محمدی، شرح تبصره علامه حلی (ره)، ج ۱، چاپ اول (قم: انتشارات درالفرکر،

۱۳۷۱)، ص ۱۹۸

^{۲۸} سماعت با تسامع فرق دارد. سماعت بیشتر از موضع قدرت اعمال می‌شود در حالی

که تسامع بیشتر از موضع ضعف صورت می‌پذیرد.

^{۲۹} محمدتقی جعفری، نگاهی به علی (علیه السلام) (تهران: انتشارات جهان آرا بی‌تا، صص ۲۷-۲۸)

۲۸۰

^{۳۰} نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷

^{۳۱} قصص / ۸۳

^{۳۲} نهج‌البلاغه، خطبه ۳

^{۳۳} محمدرضا دهشیری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (حزوه درسی)، (دانشگاه

امام صادق (علیه السلام) تهران: ۱۳۷۹)

^{۳۴} مؤمنون / ۶۲

^{۳۵} محمدرضا دهشیری، «آرمانگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام

خمنی (ره)»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸

^{۳۶} نهج‌البلاغه، خطبه ۵۷

^{۳۷} همان، خطبه ۶۰

^۱ آقا مجتبی با همکاری مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ سوم (تهران: مرکز

اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۶)، ص ۳۵۷

^۲ محمدرضا مجیدی، اصول روابط بین‌الملل (حزوه درسی) (تهران: امام صادق (علیه السلام)،

۱۳۷۹)

^۳ فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۹۱

^۴ نهج‌البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ پنجم (تهران: شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۷۳)، خطبه ۲۰۰، ص ۲۳۶

^۵ همین مطلب را علامه جعفری در کتاب نگاهی به علی (علیه السلام) از قول اوسوالد

اشپنگلر این گونه بیان می‌کند: «اولین مسئله‌ای که مستلزم سیاستمداران است، احراز شخصیت است. مسئله دومی که هر چند جلوه ندارد ولی مشکلاتر است و تأکید نهایی آن بیشتر می‌باشد، ایجاد سنت و یک سلسله رسوم قابل دوام است. وی بایستی در دیگران به طوری نفوذ کند، که کارها و اقدامات او با همان شدت و همان روحیه که مخصوص خود اوست، تعقیب شود. وی بایستی چنان جنبش و فعالیت ایجاد کند، که برای ادامه و بقای آن به وجود شخص او احتیاج نباشد. در این مرحله، سیاستمدار به مقامی می‌رسد که در عصر کلاسیک، آن را موهبت الهی و فرایزندی تعبیر می‌نمودند. در این مرحله، وی خلاق زندگی‌گفائی نوین و بنای روحانی نژاد جدید می‌گردد. شخص او که بشری بیش نیست، پس از چند سالی از میان می‌رود؛ ولی یک عده معدودی که دست پرورده اویند، راه روش او